

## فعل :

فعل: انواع آن: ماضی - مضارع - امر و صیغه های آنها:

المتکلم وحده - متکلم وحده - أول شخص مفرد- أنا -من

للمخاطب - مفرد مذکر مخاطب - دوم شخص مفرد - انت- تو

للمخاطبة - مفرد مؤنث مخاطب - دوم شخص مفرد- انت -تو

للغائب - مفرد مذکر غائب - سوم شخص مفرد- هو- او

للغائبة - مفرد مؤنث غائب - سوم شخص مفرد- ها | هي- او

للمتکلم مع الغير - نتکلم مع الغير - أول شخص جمع-نا - نحن- ما

للمخاطبينَ - جمع مذکر مخاطب - دوم شخص جمع-انتم- شما

للمخاطبات - جمع مؤنث مخاطب - دوم شخص جمع-انتنَ- شما

للمخاطبينِ - مثنی مذکر مخاطب - دوم شخص جمع-انتما- شما مذکر

للمخاطبتينِ - مثنی مؤنث مخاطب - دوم شخص جمع-انتما- شما مؤنث

للغائبينَ - جمع مذکر غائب - سوم شخص جمع-هم- آنها مذکر

للغائبات - جمع مؤنث غائب - سوم شخص جمع-هنَّ- آنها مؤنث

للغائبينِ - مثنی مذکر غائب- سوم شخص جمع-هما- آنها مذکر یا دونفر

للغائبتينِ - مثنی مؤنث غائب - سوم شخص جمع-هما- آنها مذکر یا دونفر

## ضمایر

أنا، انتَ انتِ / هو هيَ / نحن/ انتما انتم انتنَ/ هما هم هنَّ/ معمولاً نقش مبتدا دارند.

ه هما هم / ها هما هن / کَ کما کم / کِ کما کن / یِ نا (نکته دارد) هرگاه این ضمایربه فعل وصل شدند: مفعول  
وهرگاه به اسم: مضاف الیه.

ایاک . ایاکم . ایای . ایاهم.... همیشه نقش مفعول دارند: ایاک نعبد: تنها تو را می پرستیم.

ی: فاعل = فعل + ی اذهبی / امر أنت هست وفاعل به حساب می آید. مفعول = فعل + نون وقایه + ی

نا: فاعل = اگر به فعل ماضی ساکن اضافه شود فاعل.

مفعول = اگر ضمیر «نا» به هر فعلی به جز ماضی ساکن اضافه شود مفعول است. خلقنا . یخلقنا . أنصُرنا

ضمیر (ی): ملاک تشخیص ، نون وقایه است؛ (حواسمان به افعالی که حرف سومشان نون هست باشد مثل:  
أحسني، لاتحزني؛ اگر نون وقایه نباشد ← فاعل لاتحزني. (لاتحزني: نون وقایه هست)

اگر نون وقایه باشد ← مفعول يعرفني (فعل مضارع + نون وقایه + ی)

❖ فعل لازم:

❖ ۱. در جواب چه کسی را وچه چیزی را؟ جوابش صحیح در نمی آید.

❖ ۲. هر فعلی که بروزن فعل باشد.

❖ ۳. افعال احساسی مانند حزن-فرح.

❖ ۴. باب انفعال.

❖ ۵. این فعلها لازمند با اینکه به باب افعال یا تفعیل رفته اند. (اسرع- انصت- افلح- امکن- اخلص- فگر)

❖ نکات افعال متعدی:

❖ ۱. فعل مجهول متعدی است.

❖ ۲. باب افعال و تفعیل متعدی است به جز افعالی که در بالا ذکر شد.

❖ ۳. افعال دو مفعولی متعدی هستند.

❖ ۴. هر فعلی که دارای ضمیر متصل منصوبی باشد، متعدی است.

**فعل ثلاثی مجرد و مزید:**

فعل دو نوع است «ثلاثی مجرد و ثلاثی مزید»

ثلاثی مجرد: فعلی است که در صیغه «هو» آن از سه حرف اصلی تشکیل شده باشد

ثلاثی مزید: فعلی که علاوه بر حروف اصلی، حرف یا حروفی را در صیغه «هو» اضاف داشته باشد

أبواب مزید :

باب	ماضی	مضارع	امر	مصدر	حروف زائد
إفعال	أَفْعَلْ	يُفْعِلُ	أَفْعِلْ	افعال	أ (حرف واحد)
تفعیل	فَعَّلْ	يُفَعِّلُ	فَعَّلْ	تفعیل	(حرف واحد)
مفاعلة	فَاعَلْ	يُفَاعِلُ	فَاعِلْ	مُفَاعَلَةٌ	(حرف واحد)
افتعال	إِفْتَعَلَ	يِفْتَعِلُ	إِفْتَعِلْ	إِفْتَعَالٌ	حرفان زائدان
انفعال	إِنْفَعَلَ	يِنْفَعِلُ	إِنْفَعِلْ	إِنْفَعَالٌ	حرفان زائدان
تفَعَّلْ	تَفَعَّلْ	يَتَفَعَّلُ	تَفَعَّلْ	تَفَعَّلٌ	حرفان زائدان
تفاعَلْ	تَفَاعَلَ	يَتَفَاعَلُ	تَفَاعَلْ	تَفَاعَلٌ	حرفان زائدان
استفعال	اسْتَفْعَلَ	يَسْتَفْعِلُ	اسْتَفْعِلْ	إِسْتِفْعَالٌ	ثلاثة احرف

به حرکت این فعلها دقت کنیم: حرکت عین الفعل ماضی در تمامی بابها فتحه ( ) و عین الفعل در مضارع ( ) به

جز مضارع دو باب تفعَّل و تفاعَل فتحه دارد.

مضارع باب مفاعله با ماضی تفاعل شباهتهای ظاهری دارند برای تشخیص آنها از هم، توجه به وزن، معنی و قرائن موجود در جمله جاز اهمیت است:-- هل تنافس زميلك في الحصول على الجائزة؟ (تنافس: للمخاطب دوم شخص مفرد مذکر) - المضارع): آیا با هم کلاسی خود در به دست آوردن جایزه رقابت می کنی. سینافس الزملاء في اكتساب الدرجات العالية (ینافس: للغائب (سوم شخص مفرد مذکر)

- الماضي): همکلاسی ها، با هم در کسب نمرات بالا رقابت کردند. ۸. به این فعلها دقت کنید: انشر (نشر) ، انتخب (نخب) ، انتصر (نصر) ، انتقم (نقم) ، انتظر (نظر) : انتفع (نفع) ، انتقد (نقد) ، انتبه (نبه) ، انتهى (نهی) ، انتقل (نقل) در باب افتعال هستند نه در باب انفعال (اگر بعد از «حرف نون»، «ت» باشد باب افتعال است.

استمع (سمع) ، استلم (سلم) ، استوی (سوی) ، استرق (سرق) ، استتر (ستر) استبق (سبق) در باب افتعال هستند نه باب استفعال. أنتج (نتج) ، أنقذ (نقذ) ، أنفق (نفق) - أنكر (نكر) ، در باب افعال هستند نه باب انفعال. در أفعال "اشتبه (شبه) و واجه (وجه) و انتبه (نبه) "هـاء" جزء حروف اصلی می باشد، پس ضمیر متصل در نظر گرفته نشود.

برای تعیین مجرد یا مزید بودن فعل هایی که حرف آخر آنها مشدد (دارای تشدید) است، ادغام را بشکنید یعنی دو حرف ادغام شده را در ذهن خود جدا کنید تا راحت تر به وزن آن دست پیدا کنید. اشتدّ (اشتدد): بر وزن افتعل از باب افتعال. یردّ (یردد): بر وزن یفعل، این وزن را در باب های مزید نداریم پس نتیجه می گیریم ثلاثی مجرد است. یهتمّ (یهتمم) : بر وزن یفتعل از باب إفتعال. یستمّد (یستمدد): بر وزن یستفعل از باب استفعال . استمرّ (استمرر): ماضی باب استفعال است.

### \* معانی فعل های ثلاثی مجرد و ثلاثی مزید :

در بابهای مزید غالباً هر فعلی معنای جدید را می رساند

\* به بابها و معانی آنها دقت کنیم.

انفعال = لازم است هیچگاه به مفعول احتیاج ندارد (فعلهای باب انفعال به صورت «لازم» ترجمه می شوند: ما انهمنا: شکست نخوردیم.)

و از آن فعل مجهول و اسم مفعول ساخته نمی شود اما دقت کنید معمولاً باب انفعال با فعل شد ترجمه می شود که با فعل مجهول اشتباه نشود .

انْفَتَحَ = باز شد = فُتِحَ باب تفاعل نیز غالباً لازم است

باب افعال و و تفعیل برای متعدی کردن است به جز این موارد:

اسرع (شتافت) - انصت (ساکت شد) - امطر (باران بارید) - افلح (رستگار شد) - امکن (ممکن شد) - اخلص (خالص شد) - فکّر (فکر کرد) صلی (نماز خواند)

باب استفعال برای طلب و درخواست چیزی است و بیشتر متعدی است جز: استسلم ، استقرّ که لازم هستند.

باب انفعال - افتعال - تَفَعَّلَ = برای مطاوعة و اثر پذیری به کار می روند .

ضربتُ الطفلَ فتأدّب = کودک را زدم پس مؤدب شد .

- فعل هایی که در یکی از باب های «إفعال»، «تفعیل» به کار می روند، اغلب به صورت «متعدی» ترجمه می شوند، به عبارت دیگر در هنگام ترجمه، نیاز به مفعول دارند. بعد(یبعد) : دور شد ، أبعده(بعده) : دور کرد .جلس (یجلس) : نشست ، أجلس (یجلس) : نشاند. ذلّ (یذلّ) : خوار شد ، أذلّ (یذلّ) : خوار کرد مضی (یمضی) : گذشت ، أمضی (یمضی) : گذراند. ذاق (یذوق) : چشید ، أذاق (یذوق) : چشاند ، ذهب (یذهب) : رفت ، أذهب (یذهب) : برد. تعب : رنج برد ، خسته شد. أتعب (یتعب) : خسته کرد.

در ترجمه باب مفاعله گاهی «با»، و در ترجمه باب تفاعل گاهی «هم، باهم وهمدیگر» آورده می شود. (باب مُفَاعَلَة نوعی مشارکت یک طرفه و باب تفاعل مشارکت دو طرفه است . کاتَبَ الجُنْدِي اسرته = سرباز با خانواده اش نامه نگاری کرد ( نامه نگاری کرد ) تَكَاتَبَ الجُنْدِي و اصدقائه = سرباز و دوستانش با همدیگر نامه نگاری کردند تعایشوا مَعَ بعضِهِم = با یکدیگر همزیستی کردند

باب تفاعل برای همکاری به کار می رود از کلماتی مانند باهم دیگر / با یکدیگر استفاده می شود. تعاونَ الناس : مردم با همدیگر همکاری کردند

باب مفاعلة معنی با می دهد مثلا کاتب علی سعیداً علی با سعید نامه نگاری کرد.

جالس : همنشینی کرد با...

جاهد : جهد کرد با...

قاتل : جنگید با..

کاتب : نامه نگاری کرد با...

جادل : گفتگو کرد با.. - ستیز کرد با

..صادق: دوستی کرد با..

تعایشوا: همزیستی داشتند.

تعاونوا: همیاری کردند.

تضاربوا: همدیگر را زدند.

تشابه: همانند شد.

به ترجمه این فعلها که در بابهای مختلف مزید می روند و یا اینکه حرفی پس از آنها بیاید، دقت شود:

۱. أثر = اثر گذاشت   آثار = برانگیخت   تأثر = تحت تاثیر قرار گرفت

۲. آتی = جاء: آمد   آتی ب = جاء ب: آورد

۳. بعث = فرستاد   انبعث = فرستاده شد

۴. جری = جاری شد   أجرى = جاری کرد

۵. جلس = نشست   أجلس = نشاند   جالس = هم نشینی کرد

۶. جمع = جمع کرد   اجتمع = جمع شد

۷. حذر = بر حذر داشت   حذّر = هشدار داد

۸. حدث = اتفاق افتاد   أحدث = ایجاد کرد   حدث = سخن گفت   تحدث = سخن گفت

حدیث = سخن / نو، جدید

۹. تحرّك = حرکت کرد   حرّك = حرکت داد - تحریک کرد   حکى: حکایت کرد   حاكى: تقلید کرد

۱۰. خرج = خارج شد   أخرج = خارج کرد   تخرّج = دانش آموخته شد

11. درس = درس خواند    درّس = درس داد
12. دفع = دور کرد / پرداخت / دفع کرد / هُل داد    دفع = دفاع کرد    اندفع = رهسپار شد
13. ذکر = یاد کرد    تَذکّر = به یاد آور
14. رجع = برگشت    استرجع = پس گرفت
15. رحم = رحم کرد    تراحم = باهم مهربانی کردن    تَرَحَّمَ علی = دلسوزی کرد بر
16. سَلِمَ = سالم ماند    سَلَّمَ = سلام کرد    استلم = دریافت کرد / لمس کرد    استسلم = تسلیم شد
17. سقط = افتاد    تساقط = پی در پی افتادن
18. سمع = شنید    استمع = گوش فرا داد
19. أشعل = شعله ور کرد    اشتعل = شعله ور شد
20. صدَّق = باور کرد    صدَّق = راست گفت
21. صدم = صدمه زد    تصادم = تصادف کرد / برخورد کرد
22. عاش = زندگی کرد    تعایش = همزیستی کرد
23. عرف = شناخت    تعارف = یکدیگر را شناختن    عرّف علی = معرفی کرد
24. علم = دانست    علّم = یاد داد    تعلّم = یاد گرفت
25. عمل = کار کرد    تعامل = داد و ستد کرد    عامل: رفتار کرد
26. غفر = بخشید    استغفر = طلب بخشش کرد
27. فتح = باز کرد    انفتح = باز شد
28. فرح = شاد شد    فرّح = شاد کرد

29. فرق= فرق گذاشت فرق= پراکنده ساخت تفرّق: پراکنده شد

30. قام= بلند شد قام ب= پرداخت/ اقدام کرد

31. قبل= قبول کرد قبل= بوسید قبل= نزدیک شد، جلو آمد استقبال= پذیرایی کرد

32. قتل= کشت قاتل= نبرد کرد، جنگید (اسم فاعل قتل: قاتل= کشنده، اسم فاعل قاتل، مقاتل= رزمنده)

33. قطع= قطع کرد، برید انقطع= قطع شد، بریده شد

34. کتب= نوشت کاتب= نامه نگاری کرد

35. لقی= دید القی= انداخت

36. مرّ: فعل گذشت / مصدر گذشتن مرّ: تلخ کرد

37. ملی= پرکرد امتلی= پرشد

38. نظر= نگاه کرد انتظر= منتظر ماند

39. نزل= نازل شد، پایین آمد انزل-نزل= نازل کرد

40. نفع= سود رساند انتفع= سود برد

41. وجد= پیدا کرد أوجد= پدید آورد

42. وصل= رسید أوصل= رسانید اتّصل: تماس گرفت، متصل شد واصل: ادامه داد

43. عاد: برگشت عود: عادت داد تعود: عادت کرد

44. غیّر: تغییر داد تغیر: تغییر کرد

\*دقت کنید در دو باب تفاعل / تفعّل در شکل ماضی آنها حرف ت زائد داریم که اشتباهاً مضارع ترجمه نشوند

مگر اینکه فعل شرط یا جواب شرط واقع شوند:

تعامل - تعاهد - تعارف - تعرف - تعلم - تقدّم ماضی



\*در بابهای مزید در برخی صیغه های بین ماضی و امر تنها یک حرکت تفاوت دارد :  
 آرسلوا - جاهدوا - استغفروا .... = ماضی      آرسلوا - جاهدوا - استغفروا .... = امر

\*در دو باب تفاعل / تفاعل در برخی صیغه ها بین ماضی - امر کاملاً یکسان هستند و در ترجمه تشخیص داده می شوند.

هم تعاهدوا = ماضی      انتم تعاهدوا = امر      هن تعرفن = ماضی      انتن تعرفن = امر

1- «استرجعتُ حاسوبی من الدکان الذي يختصّ بتصلیح الوسائل الکهربائیة!»: عمومی انسانی داخل 98

- (1) کامپیوترم را به مغازه ای که وسایل برقی را درست می کرد پس دادم و برگشتم!
  - (2) به مغازه ای که تخصصش درست کردن کامپیوتر و وسایل برقی بود برگشتم!
  - (3) کامپیوترم را از مغازه ای که مختص تعمیر وسایل برقی است پس گرفتم!
  - (4) از مغازه ای که کارش تعمیر وسایل با برق بود کامپیوترم را پس گرفتم!
- 2- «المفردات التي تدخل اللغة العربية من لغات أخرى و تتغیّر حروفها و أوزانها وفق اللغة العربية، تسمى الكلمات المعربة!»: هنر 98

- (1) واژگانی را که در زبان عربی از دیگر زبانها داخل شده و حروف و وزن آنها طبق زبان عربی در آمده است، کلمات عربی شده نامیده اند!
- (2) کلماتی که از زبانهای دیگر وارد زبان عربی می شوند و حروف و اوزان آنها طبق زبان عربی تغییر می کند، کلمات معرب نامیده می شوند!
- (3) مفرداتی را که از زبانهای دیگر وارد زبان عربی می شوند و حرفها و وزنهای آنها مطابق زبان عربی دگرگون می شوند، واژگان معرب نامیده اند!
- (4) واژگانی که از زبانهای دیگری داخل زبان عربی شده اند و حروف و اوزان آنها مطابق با این زبان تغییر کرده، واژگان عربی شده نامیده شده اند!

3- « منذ عرفتُ مفاهیم القرآن القیمة، أستمعُ إليه بکلِّ دقة عندما یقرأ! » : (سراسری 87- انسانی)

- (1) از وقتی مفاهیم ارزشمند قرآن را شناختم، هنگامی که خوانده می شود با تمام دقت بدان گوش می کنم!
- (2) از وقتی ارزش زیاد مفهوم های قرآنی را شناختم، هنگامی که تلاوت می شود در فهم آن دقت زیاد مینمایم!
- (3) آنگاه که ارزش مفاهیم قرآن برایم روشن شد، وقت تلاوت آن با دقت بسیار زیاد بدان گوش می دهم!
- (4) از هنگامی که با مفهوم های ارزشمند قرآنی آشنا شدم، وقتی قرآن می خواند گوش کردن بدان کاملاً دقت می کنم!

4- «إِنَّ مِنْ أَخْلِصِ النَّاسِ مَنْ تَجْرِي يَنْبِيعُ الْحِكْمَةِ مِنْ قَلْبِهِ عَلَى لِسَانِهِ!»: ص 12 / ریاضی 98

- 1) از مردم با اخلاص تر کسی است که چشمه های حکمتی از قلب وی بر زبانش روانه شود!
  - 2) کسی که چشمه های حکمت از قلب او بر زبانش جاری می شود، از خالص ترین مردم است!
  - 3) از خالص ترین مردمان کسی است که چشمه های حکمت از قلب او بر زبان وی جاری شده باشد!
  - 4) کسی که چشمه های حکمت را از قلب خویش بر زبان روانه سازد، از با اخلاص ترین مردمان است!
- 5- «هناك كلماتٌ تجرِي على أقلام بعض الشعراء لأول مرة تدلُّ على مفاهيم جديدة لم يكن يعرفها الآخرون!»:  
ص 12 فعل تجرِي / ریاضی 98

- 1) کلماتی وجود دارند که برای بار اول بر قلمهای بعضی از شاعران جاری می شوند درحالی که بر مفهوم جدیدی که دیگران آنها را نمی شناسند، دلالت دارد!
- 2) وجود دارد کلماتی که بعضی از شعرا برای اولین مرتبه بر قلمهای خود جاری می کنند که بر مفاهیمی جدید دلالت می کند که آن را دیگران نمی شناختند!
- 3) آنجا، کلماتی است که بعضی شاعران اولین مرتبه، بر قلمهایشان جاری می کنند و بر مفهوم جدید که دیگران آنها را نمی شناخته اند دلالت دارد!
- 4) کلماتی هستند که بر قلمهای بعضی شعرا برای اولین بار جاری می شوند که بر مفاهیمی جدیدی دلالت می کنند که دیگران، آنها را نمی شناختند!

6- عَيْنُ الصَّحِيحِ: اختصاصی معارف خارج کشور 98

- 1) إِنَّ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا كَمَا، عندما جَرِي لا يعود: زندگی دنیا مثل آبی است که وقتی جاری شد بر نخواهد گشت!  
ص 12 فعل جَرِي
  - 2) هذا البلد له قُرى قديمة، البيوتُ فيها خشبيّة: این شهر روستاهایی قدیمی داشت که خانه های آن چوبی بودند!
  - 3) ما أحسن أن تقول الحقَّ في ما يكون لك أو عليك: چه نیکو است که حق را درباره چیزهایی که به نفع و ضرر توست، بگویی!
  - 4) اعلموا أن مائة من الأصدقاء قليلٌ لكم، ولكنَّ عدواً واحداً كثيرٌ لكم: بدانید صدتا دوست برای شما کم است ولی یک دشمن برای شما زیاد است!
- «كثيرٌ من النَّاسِ لا يُفكِّرون أكثر من مرتين أو ثلاث مرّات سنويّاً، ولكنَّ العلماء لا يُضَيِّعون أوقاتهم و يفكِّرون دائماً!»: ریاضی و تجربی خارج 1400

- 1) اکثر مردم بیشتر از دو بار با سه بار فکر نمی کنند ولی علماء اوقاتشان را ضایع نکرده در طول سال، همیشه می اندیشند!

۲) بسیاری از مردم سالانه بیش از دو یا سه بار نمی اندیشند، اما دانشمندان اوقات خود را تلف نمی کنند و همیشه تفکر می کنند!

۳) کثیری از مردم هستند که سالیانه بیش از دو سه دفعه فکر نمی کنند، ولی عالمان زمان خود را تلف نموده اند و دائماً در تفکر هستند!

۴) مردم بسیاری هستند که در سال بیشتر از دو یا سه بار اندیشه نمی کنند، ولیکن اندیشمندان زمان را تباه نمی کنند و دائماً فکر می کنند!

55- عین المناسب عن المفهوم : « النَّاسُ نِيَامٌ فَإِذَا مَاتُوا انْتَبَهَوْا »: عمومی انسانی خارج 1400

- 1) عمری به جهل غافل از مرگ جان را بدهیم سقوط چون برگ
- ۲) تا چنین زنده ای تو در خوابی چون بمیری تمام دریایی
- ۳) دیگر سخن از غفلت ایام چه سود آن دم که طعام شکم گور شدم
- 4) آدمی تا کی تو را در خواب غفلت بودن با بدیها و پلیدیهای دل همرنگ شدن

56- « الاحتفاظ بالوحدة فضلٌ لأممتنا المفكرة، ولكن الأعداء يُشجعون عملاءهم أن يُفرونا! »: ریاضی 1400

۱) حفظ وحدت، برتری برای امت متفکر ماست، که دشمنانمان عوامل خود را به پراکنده ساختن ما تشویق می کنند!

۲) حفظ وحدت برای امت متفکر ما فضیلتی است، ولی دشمنان، مزدوران خود را تشویق می کنند که ما را پراکنده کنند!

۳) نگه داشتن وحدت امت اندیشمندان، فضیلتی است که دشمنان ما مزدوران را تشویق می کنند ما را پراکنده سازند!

4) نگه داشتن وحدت برای امت ما که اندیشمند است فضلی بشمار می آید، ولی دشمنان عوامل خود را تشویق به پراکنده شدن ما می کنند!

57- « إِنَّ الْجَهْلَ يُسَبِّبُ أَنْ نَجِدَ طَرِيقًا لِقَضَاءِ حَيَاتِنَا تَتَجَلَّى لَنَا سَهْلَةً، وَلَكِنَّهَا تَنْتَهِي إِلَى الْخَسَارَةِ »: عمومی انسانی 1400

۱) این نادانی سبب یافتن راههای سهل الوصول برای گذران زندگی می شود، لکن به خسارت پایان می یابد!

۲) نادانی قطعاً مسبب آن است که راههای گذران زندگی به شکل ساده در نظرمان جلوه گر شود، اما به خسارت بیانجامد! ۳) نادانی باعث می شود برای گذران زندگیمان راههایی را بیابیم که برایمان آسان جلوه می کند، ولیکن به خسارت منتهی می شود!

4) قطعاً نادانی است که سبب می شود راههایی را که برای ما آسان جلوه کرده برای گذران زندگیمان بیابیم، ولی آن راهها به خسارت منجر می شود!

58- ( إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ ) : اختصاصی انسانی 1400

- ١) قطعاً امت شما امتی واحد است و من پروردگارتان می باشم پس مرا پرستید!  
 ٢) بی گمان این امت شما امتی یگانه است و من خدای شما هستم پس مرا پرستید!  
 ٣) همانا این امت شماست امتی یگانه و من پروردگارتان هستم پس مرا پرستش کنید!  
 ٤) بدون شک این امت شما است که امتی واحد می باشد و من خدای شما میباشم پس فقط مرا پرستش کنید!

59 - عین فعلاً لیس فیہ حرف زائد: هنر 1400

- ١) يُمنَع التَّميذُ عن الكسل و هو صعبٌ له!  
 ٢) يُحرِّك الحيوان ذنبه لطرده الحشرات!  
 ٣) نُجلس ضيوفنا في صدر الغرفة لاحترامهم!  
 ٤) ليمتنع الحارس من النوم حين الحراسة!  
 60- عين حرف « ن » من الحروف الأصلية للفعل: عمومي انساني 99

- ١) إذا ينكسر سور الجهل نبتعد نحن عن حماقة (2) ينطلق طائر الطنّان بسرعة و يتوقّف بسرعة أيضاً  
 ٣) لا تنقطع الأشجار في الغابات الا وهو خسارة لبيئتنا (4) يتنقل النّفط بالناقلات في المناطق التي لا توجد الأنابيب  
 61- عين حرف السين من الحروف الزائدة:

- ١) استقرت الاوضاع في المدينة (2) استمع الطالب المشاغب بكلام استاذہ  
 ٣) واستبقوا الخيرات (4) أنا أستلم رسائلي من صديقي

62- عين الخطأ في ضبط حركات الكلمات: اختصاصي انساني 99

- ١) للزرافة صوتٌ يُحدّرُ الحيوانات حتى تبتعد عن الخطر  
 ٢) نَقَار الخشبِ طائرٌ يَنْقُرُ جذعَ الشجرةِ بمنقارهِ عشرَ مرّاتٍ في الثانية  
 ٣) رأيتُهُ يُحبُّ الفقير و يفكُّ الأسير و يرحمُ الصّغير و يعرفُ قدرَ الكبير  
 ٤) بلادنا غنيّة بالنّفط و هي تُصدّرُ قسماً مهمّاً منه إلى البُلدانِ الصّناعيّة

63- عين الخطأ في ضبط الحركات الحروف: تجربي 99

- ١) استلم الأدوية في الصيدليّة في نهاية ممرّ المُستوصفِ  
 ٢) للزرافة صوتٌ يُحدّرُ الحيوانات حتى يبتعد عن الخطر  
 ٣) إنّ الإمتحانات تساعدُ طلابَ المدارس لتعلم دروسهم  
 ٤) على كلّ الناس أن يتعايشوا مع بعضهم تعايشاً سليماً

64- عَيْنُ الْخَطَا فِي ضَبْطِ حَرَكَاتِ الْحُرُوفِ: رِيَاضِي 99

- (1) ثَمَرَةُ الْعِلْمِ إِخْلَاصُ الْعَمَلِ  
(2) عَالَمٌ يُتَفَعُّ بِعِلْمِهِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ عَابِدٍ  
(3) تُؤَدِّي الدَّلَافِينُ دَوْرًا مُهِمًّا فِي الْحَرْبِ وَالسَّلْمِ (4) الشَّجَرَةُ الْخَائِنَةُ شَجَرَةٌ تَنْمُو فِي بَعْضِ الْغَابَاتِ الْأَسْتَوَائِيَّةِ

65- عَيْنُ الْخَطَا فِي ضَبْطِ حَرَكَاتِ الْحُرُوفِ: عَمُومِي انْسَانِي 99

- (1) أَكْبَرُ الْحَمَقِ الْإِغْرَاقُ فِي الْمَدْحِ وَالذَّمِّ  
(2) لَا يَسْتَطِيعُ الْكَذَّابُ أَنْ يُخْفِيَ كَذِبَهُ أَوْ يُنْكِرَهُ  
(3) الطُّلَابُ الْمُؤَدَّبُونَ مُحْتَرَمُونَ عِنْدَ الْمُعَلِّمِينَ  
(4) الصَّادِقُ مَنْ كَانَ نَاهِيًا عَنِ الظُّلْمِ وَالْعُدْوَانِ

66- عَيْنُ الْخَطَا فِي الْإِعْرَابِ وَالتَّحْلِيلِ الصَّرْفِيِّ لِكَلِمَةِ «تَعْتَمِدُ»: تَجْرِبِي 1400

«تَعْتَمِدُ الْمِيلْيَارَاتُ مِنَ النَّاسِ فِي جَمِيعِ أَنْحَاءِ الْعَالَمِ»

- (1) فعل مضارع - له ثلاثة حروف أصلية وهي «ع م د» و ماضيه «اعتمد» على وزن افتعل  
(2) مضارع - للمؤنث الغائب - مصدره «اعتماد» / فعل و فاعله «المليارات» و الجملة فعلية  
(3) فعل مضارع - حروفه الأصلية ثلاثة «ع ت م» و مصدره «اعتماد» على وزن افتعال / فاعله «المليارات»  
(4) مضارع - للمفرد المؤنث الغائب - له حرفان زائدان، ماضيه «اعتمد» و مصدره «اعتماد» على وزن افتعال

67- عَيْنُ الْخَطَا فِي الْإِعْرَابِ وَالتَّحْلِيلِ الصَّرْفِيِّ لِكَلِمَةِ «يَعْرِفُونَ»: هَنْر 1400

«أَنَّ الْقَبَائِلَ الْقَدِيمَةَ الَّتِي كَانَتْ تَصِيدُ السَّمَكَ فِي السَّوَاهِلِ الْهِنْدِيَّةِ كَانُوا يَعْرِفُونَ أَهْمِيَّتَهُ وَ قِيَمَتَهُ»

- (1) فعلٌ مضارع - للجمع المذكر الغائب - ليس له حرف زائد / فعلٌ و فاعلٌ، و الجملة فعلية  
(2) مضارع - كل حروفه أصلية و ليس له حرف زائد / فعلٌ و مع فاعله جملة فعلية  
(3) مضارع - للجمع المذكر المخاطب / فعلٌ و فاعله «أهميته»، و الجملة فعلية  
(4) فعل مضارع - حروفه أصلية كلها / فعلٌ، و «أهميته» مفعوله  
68- عَيْنُ الْخَطَا فِي الْإِعْرَابِ وَالتَّحْلِيلِ الصَّرْفِيِّ لِكَلِمَةِ «تُسْتَعْمَلُ»: زَبَان 1400  
«إِعْلَمُ أَنَّهُ إِذَا لَمْ تُسْتَعْمَلْ خَلَايَا الدِّمَاغِ وَ لَمْ تُسْتَعْمَلْ مُتَوَاصِلًا، سَيَنْقُصُ حَجْمُهَا»  
(1) فعل مضارع - للمفرد المؤنث الغائب - مجهول / فعلٌ، و الجملة فعلية  
(2) مضارع - للمؤنث - حروفه الأصلية «ع م ل» - ماضيه: «استعمل» على وزن استعمل  
(3) فعل مضارع (بمعنى الماضي الاستمراري بسبب وجود حرف «لم») - مجهول / فعلٌ و الجملة فعلية  
(4) مضارع (بمعنى الماضي النقلي المنفي بسبب وجود حرف «لم» النافية) - مصدره: «استعمال» على وزن استفعال

69- عَيْنُ الْخَطَا فِي الْإِعْرَابِ وَالتَّحْلِيلِ الصَّرْفِيِّ لِكَلِمَةِ «يَنْقُصُ»: زَبَان 1400

«اعلم أنه إذا لم تُستخدم خلايا الدماغ و لم تُستعمل متواصلًا، سينقص حجمها»

- 1) فعل مضارع - للغائب - ليس له حرف زائد - معلوم / فعلٌ و فاعله « حجم »
  - 2) مضارع ( بمعنى الالتزامي بسبب وجود حرف السين) - معلوم / فعلٌ و فاعله « حجم »
  - 3) مضارع - للمفرد المذكر الغائب - حروفه أصلية كلها - معلوم / فعلٌ و مع فاعله جملة فعلية
  - 4) فعل مضارع ( يختص بالمستقبل بسبب وجود حرف السين) / فاعله « حجم » و الجملة فعلية
- 70- عَيْنِ الخَطَأِ فِي الإِعْرَابِ وَ التَّحْلِيلِ الصَّرْفِيِّ لِكَلِمَةِ «صَغَّرَ»: رياضى 1400  
« وَ الَّذِي صَغَّرَ شَأْنَ نَفْسِهِ فَالْحَيَاةَ تَتَغَلَّبُ عَلَيْهِ »

- 1) ماضٍ - للمفرد الغائب - له حرف واحد زائد - معلوم / فعلٌ و مفعوله « شَأْن »
  - 2) ماضٍ - للمفرد المذكر الغائب - مصدره على وزن تفعيل - معلوم / فعلٌ و مع فاعله جملة فعلية
  - 3) فعل ماضٍ - له حرف زائد و مصدره « تصغير » على وزن تفعيل / فعلٌ و فاعل، و الجملة فعلية
  - 4) فعل ماضٍ - له حرف واحد زائد، و مصدره على وزن « تَفَعَّلَ » / فعل و فاعل، و الجملة فعلية
- 71- عَيْنِ الخَطَأِ فِي الإِعْرَابِ وَ التَّحْلِيلِ الصَّرْفِيِّ لِكَلِمَةِ «أَصْبَحَ»: تجربي 1400  
« هُوَ أَنَّ النُّقْلَ البَحْرِيَّ أَصْبَحَ الآنَ أَحَدَ طُرُقِ الإِتِّصَالِ الأَسَاسِيَّةِ بَيْنَ البِلَادِ »

- 1) فعل ماضٍ - للغائب - من الأفعال الناقصة بمعنى « صار » - حرفه الزائد: الهمزة
  - 2) فعل ماضٍ - من الأفعال الناقصة بمعنى « كان » وزنه « أفعل » و مصدره « إفعال »
  - 3) ماضٍ - للمفرد المذكر الغائب - له حروف ثلاثة أصلية و حرف واحد زائد، مصدره « إصباح »
  - 4) ماضٍ - للمفرد المذكر الغائب - على وزن « أفعل » و وزن مصدره: إفعال - له حرف واحد زائد
- 72- عَيْنِ الخَطَأِ فِي الإِعْرَابِ وَ التَّحْلِيلِ الصَّرْفِيِّ لِكَلِمَةِ «جَهَّزَ»: هنر 1400  
« إِنَّ قَائِدًا جَهَّزَ كُلَّ جَيْشِهِ بِبَيْعِ قِطْعَةٍ صَغِيرَةٍ »

- 1) فعل ماضٍ - له ثلاثة حروف أصلية و حرف واحد زائد، مصدره « تجهَّزَ » من باب تفعَّل
  - 2) ماضٍ - للغائب - حروفه الأصلية « جهز »، و له حرف واحد زائد، على وزن فَعَّل
  - 3) ماضٍ - حروفه الأصلية « جهز » / فعلٌ و مع فاعله جملة فعلية، و مفعوله « كُلَّ »
  - 4) فعل ماضٍ - للمذكر الغائب - معلوم / فعل و مع فاعله جملة فعلية
- 73- عَيْنِ الخَطَأِ فِي الإِعْرَابِ وَ التَّحْلِيلِ الصَّرْفِيِّ لِكَلِمَةِ «تَعَيَّنَ»: هنر 1400  
« لَا يُمَكِّنُ تَعَيَّنُ زَمَنٍ أَوَّلِ اسْتِخْدَامِ لِحَوْهَرِ اللُّؤْلُؤِ وَ الدَّرِّ »

- 1) اسم - جمع سالم للمذكر / فاعل لفعل « يُمكن »
- 2) مفرد مذكر - مصدر (على وزن تفعيل) - نكرة
- 3) اسم - مفرد مذكر / مضاف للمضاف إليه « زمن »
- 4) مصدر ( فعلة: « عَيَّن » على وزن فَعَّل و له حرف زائد)

74- عَيِّنِ الخَطَأَ فِي الإِعْرَابِ وَ التَّحْلِيلِ الصَّرْفِيِّ لِكَلِمَةِ «تَوَثَّرَ»: رِيَاضِي وَتَجْرِبِي خَارِج 1400  
«فَإِنَّهَا أَحْيَانًا تَوَثَّرَ عَلَى نَشَاطِ مَادَّةٍ كِيمَاوِيَّةٍ فِي الْجِسْمِ»

- ١) فَعْلٌ مُضَارِعٌ - لَهُ ثَلَاثَةُ حُرُوفٍ أَصْلِيَّةٍ «أَثَرَ» - مَصْدَرُهُ: «تَأْثِيرُهُ» عَلَى وَزْنِ تَفْعِيلٍ
- ٢) مُضَارِعٌ - لِلْمَوْثُوثِ الْغَائِبِ - مَاضِيهِ «تَأَثَّرَ» عَلَى وَزْنِ تَفَعَّلَ / فَعَلَ وَمَعَ فَاعِلُهُ جُمْلَةٌ فَعْلِيَّةٌ
- ٣) فَعْلٌ مُضَارِعٌ - لِلْمَفْرَدِ الْمَوْثُوثِ الْغَائِبِ - حُرُوفُهُ الْأَصْلِيَّةُ «أَثَرَ» / فَعَّلَ وَمَعَ فَاعِلُهُ جُمْلَةٌ فَعْلِيَّةٌ
- ٤) مُضَارِعٌ - حُرُوفُهُ الْأَصْلِيَّةُ ثَلَاثَةٌ «أَثَرَ»، وَلَهُ حَرْفٌ وَاحِدٌ زَائِدٌ - فَعْلُهُ الْمَاضِي «أَثَرَ» عَلَى وَزْنِ فَعَّلَ

75- عَيِّنِ الخَطَأَ فِي الإِعْرَابِ وَ التَّحْلِيلِ الصَّرْفِيِّ لِكَلِمَةِ «يُسَاعِدُ»: رِيَاضِي وَتَجْرِبِي خَارِج 1400  
«كَمَا أَنَّهُ يُسَاعِدُ عَلَى تَخْفِيفِ ضَغْطِ الدَّمِّ وَ تَحْسِينِ ضَرْبَانِ الْقَلْبِ»

- ١) فَعْلٌ مُضَارِعٌ - لَهُ حَرْفٌ وَاحِدٌ زَائِدٌ، مَاضِيهِ: «سَاعَدَ» عَلَى وَزْنِ «فَاعَلَ»
- ٢) مُضَارِعٌ - مَصْدَرُهُ «مُسَاعَدَةٌ» عَلَى وَزْنِ «مَفَاعَلَةٌ» / مَعَ فَاعِلِهِ جُمْلَةٌ فَعْلِيَّةٌ
- ٣) فَعْلٌ مُضَارِعٌ - لِلْمَفْرَدِ الْمَذْكُورِ الْغَائِبِ - حُرُوفُهُ كُلُّهَا أَصْلِيَّةٌ وَ لَيْسَ لَهُ حَرْفٌ زَائِدٌ
- ٤) مُضَارِعٌ - لِلْغَائِبِ - لَهُ ثَلَاثَةُ حُرُوفٍ أَصْلِيَّةٍ «س ع د» / فَعَلَ وَمَعَ فَاعِلُهُ جُمْلَةٌ فَعْلِيَّةٌ